روزنامه شرق

## اندیشه


فوتبال به رغم «داعش» — صفحه ۱۰

کردها تنها بازیگر مورد اعتماد آمریکا در نبرد با داعش هستند — صفحه ۱۱

زنانی که روی نمایندگان تپانچه کشیدند — صفحه ۱۲

گفت‌وگو با استوارت الدن درباره کتاب «ترور و قلمرو: گستره فضایی حاکمیت»

# فضای جهان کدام است؟

ترجمه: سهند ستاری

**تلاش‌های نظری اخیر در حوزه جغرافیای سیاسی با کارهای متفکرانی چون دیوید هاروی، جان اگنیو، بروس بروان و دیگر منتقدان سیاسی چپ، درباره فضای سیاسی بسط یافته است. در کنار این متفکران و کارهایشان، کتاب «ترور و قلمرو: گستره فضایی حاکمیت» اثر استوارت الدن یکی از مهم‌ترین تحلیل‌هایی است که در این سال‌ها به این مجموعه اضافه شده است. کتابی که مفهوم «حق حاکمیت» را در کنار مفهوم نظری و انضمامی «قلمرو» بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه عمل‌های فضایی به منطق سیاسی معاصر ما شکل داده و می‌دهند. گفت‌وگوی پیش‌رو با الدن درباره نخستین کتاب جدی او در این مجموعه نظری است. او در این گفت‌وگو که سال ۲۰۱۰ انجام شده اهداف سیاسی‌اش را از نوشتن این کتاب، سهم فیلسوفان تأثیرگذار در آن و همچنین نتایج خود را شرح می‌دهد. الدن برای این کار تحلیل انتقادی خود را با تمرکز بر سیاست‌های خارجی آمریکا و واکنش‌های برآمده از «جنگ علیه تروریسم» پیش می‌برد؛ موضوعی که در سال‌های اخیر پس از اتفاقات ۱۱ سپتامبر رو آمد و باعث شد دولت آمریکا در پی حمله پیش‌دستانه‌اش به عراق، مستقیما اصل تمامیت ارضی را تضعیف کند. طرح انضمامی ایده الدن با این نگاه انتقادی شکل می‌گیرد و نشان می‌دهد از آنجا که استدلال سیاسی آمریکا برای جهان‌گشایی و گسترش مرزهای قلمرو خود به شکل فضامند فقط و فقط چیزی به نام ترور ۱۱ سپتامبر بوده، پس ترور را باید در ادامه اهمیت سیاسی قلمرو تبیین کرد؛ ازاین‌رو، او در این کتاب استدلال می‌کند ارتباط میان قلمرو و تروریسم، قلمروزدایی از جنگ را بازنمایی می‌کند. کتاب بعدی الدن با عنوان «زایش قلمرو» به تاریخ مفهوم قلمرو و جایگاه سیاسی آن از نگاه مارکسیسم غربی می‌پردازد. پروژه‌ای که امروز، به‌خصوص با ظهور گروه‌های بنیادگرایی چون داعش، می‌تواند تبار و اساس فرایند قلمروزدایی و قلمروسازی مجدد در جهان را به خوبی نشان دهد.**

**به لحاظ سیاسی چه هدفی را از نوشتن این کتاب دنبال می‌کردید؟**

کار روی این کتاب را از اواخر سال ۲۰۰۴ شروع کردم. آن موقع تازه دست‌نوشته‌های کتاب قبلی‌ام را تمام کرده بودم، با عنوان «سخن‌گفتن بر ضد اعداد» که خوانشی عمیقا نظری از هایدگر و سیاست او بود. در آن مقطع نیاز داشتم از بحث نظری صرف، به کلی فاصله بگیرم و می‌خواستم دوباره سراغ دست‌نوشته‌های کتاب دیگری بروم با عنوان موقت «هندسه امر سیاسی» که تاریخ مفهوم قلمرو را دنبال می‌کند. پروژه‌ای بود که مدتی روی آن کار کرده و هر سه کتاب قبلی‌ام به کار تولید ابزارهای مفهومی‌ای می‌آمدند که در این کتاب به آن‌ها نیاز بود.

البته دوران انتخابات ۲۰۰۴ آمریکا بود و انتخاب مجدد بوش شوکی تمام‌عیار. فکر کردم معلوم است که پیروزی بوش در دور اول نه انحرافی ساده - مثلا نتیجه عملکرد انتخاباتی ضعیف ال‌گور و تخلفات انتخاباتی در فلوریدا - بلکه نتیجه حمایت تعداد زیادی از شهروندان آمریکایی از بوش بود. برای من این لحظه واقعی تغییر بود. هرچند در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده بودم و در اعتراضات علیه جنگ عراق شرکت می‌کردم.

رفته‌رفته به این نتیجه رسیدم نباید بی‌اعتنا به آنچه در واقعیت روی می‌دهد، مشغول نوشتن درباره نظریه سیاسی یا نظریه اجتماعی مبتنی بر فضا شوم، بلکه باید بیشتر با لحظه معاصر درگیر شوم. از آنجا که کار من درباره مفهوم قلمرو بود، به نظر می‌رسید شاید بتوانم چیزی به این بحث اضافه کنم: چگونه به‌کارگیری مفهوم قلمرو و تمرکز بر آن می‌توانست ابعاد دیگری از واقعیت را آشکار کند؟ این پرسش خیلی هم برای من تازگی نداشت. پیش‌تر مطلبی درباره جهانی‌شدن و قلمرو نوشته بودم و مقاله دیگری هم با دو نفر از همکارانم درباره قانون اساسی اتحادیه اروپا از منظر قلمرو ارضی آن، نوشته بودم.

اما اولین کار متمرکزی که درباره «جنگ علیه تروریسم» انجام دادم، اوایل سال ۲۰۰۵ بود. مقاله‌ای نوشتم و آن را در قالب سخنرانی چند بار ارائه کردم و سپس در نشریه‌ای علمی منتشر شد. هدف آن مطلب این بود که نشان دهد چگونه بوش، بلر و متحدان‌شان برای پیشبرد اهداف جنگ، به اصطلاح «تمامیت ارضی» استناد می‌کردند؟ حتی زمانی که در حال حمله به افغانستان یا عراق بودند همچنان بر اهمیت حفظ تمامیت ارضی خودشان تأکید داشتند. واضح بود که منظور آنها حفظ گستره قلمروهایشان بود؛ حدود فضایی و مرزهای از پیش موجود.

قصدشان این بود که بگویند گرچه رژیم تغییر خواهد کرد، ولی کشورداری به همان سیاق سابق خواهد ماند. این امر مهم بود برای ثبات منطقه‌ای - خصوصا در مورد عراق - و برای متحدنگه‌داشتن یا دست‌کم جلوگیری از مقابله فعالانه کشورهای همسایه. این یعنی تمامیت ارضی به مثابه حفظ قلمرو.

بااین‌همه، تمامیت ارضی در قانون بین‌الملل و منشور سازمان ملل متحد که مکرر به آن ارجاع داده می‌شد نیز پیوسته به معنای حق حاکمیت ارضی است؛ یعنی این ایده که یک دولت در درون مرزهای خود حاکم است و هیچ نوع دخالت خارجی مجاز نیست. این مشخصاً همان چیزی نبود که بوش و بلر می‌خواستند؛ ازاین‌رو، کوشیدم نشان دهم چگونه معنای این اصطلاح تَرَک برداشته، نه‌تنها در «جنگ علیه تروریسم»، بلکه در طیف گسترده‌ای از نزاع‌های قبلی پس از جنگ سرد، از جمله در مورد مشهور کوزوو.این مطلب به چند سخنرانی، نوشته‌هایی درباره جنبه‌های حقوقی دفاع دولت بریتانیا از جنگ و نوشته دیگری درباره چارچوب‌بندی قانون اساسی جدید عراق انجامید و اوایل سال ۲۰۰۷ متوجه شدم به قدر کافی مواد خام در دست دارم که اساس کتابی را تشکیل دهد.

این کتاب نشان می‌دهد چگونه قلمرو همچنان عاملی اساسی در سیاست جهانی است و آن را از زوایای متعددی می‌کاود. من با خواندن آثار افرادی همچون تامس بارنِت و روبرت کاپلان و «پروژه قرن نوین آمریکا»، نگاهی به استراتژی ایالات متحده برای درک جهان و نیز چگونگی خیال‌کردن به تهدید در اصطلاحات فضایی، انداخته‌ام.

با نگاهی انتقادی به بررسی این نظر پرداختم که القاعده یا به بیان عام‌تر اسلام‌گرایی افراطی، شبکه‌ای «قلمروزدوده» است: بدین منظور به بررسی مفاهیمی فضایی روی آوردم، نظیر قرارگاه نظامی، اردوگاه و خلافت و نیز سخنرانی‌های بن‌لادن را از منظر کاربرد فضا در آن بررسی کردم.

به مفهوم دولت‌های ضعیف نظر کردم و اینکه چگونه این دولت‌ها را به‌عنوان تهدیدهایی برای امنیت جهانی، از نو تعریف کرده و آماج حمله قرار داده‌اند. هدفم در اینجا بررسی جاهایی غیر از افغانستان بود، جاهایی مثل سومالی، پاکستان و لبنان. در بخش زیادی به عراق پرداخته شد، اما تمرکز اصلی بر دوره پس از جنگ است و پس از آن بحثی می‌آید درباره جنبه‌های حقوق بین‌الملل، با تمرکز بر تمامیت ارضی و ایده حاکمیت احتمالی. براساس این ایده، حاکمیت باید در رفتارهای خود پاره‌ای هنجارها را مراعات کند.

**چگونه این کتاب به علاقه‌مندی‌های نظری شما گره می‌خورد؟**

عمداً سعی کردم این کتاب را به شیوه‌ای همه‌فهم‌تر و سیاسی‌تر بنویسم که صبغه نظری کمتری داشته باشد. بااین‌حال، متفکرانی که قبلا روی آثار آنها کار کرده بودم - هایدگر، فوکو، لوفه‌ور - همگی در این کتاب به انحای مختلف حضور دارند.

هایدگر کمک کرد از خلال مفاهیم ارتباط و عدم ارتباط، مقایسه و تقابل، بیندیشم. در این کتاب بحثی هست درباره اینکه واژه «با» در عبارت «با ما یا بر ما» چگونه همچون یک وجه ادغام کار می‌کند و چگونه واژه «شبیه» در سخنرانی «محور شرارت» جورج بوش اجازه می‌دهد مسائل و تضادهای کاملا متفاوت عملاً یکسان تلقی شوند. فوکو، مورد توجه بود، اما نه از سر علاقه‌اش به زیست-سیاست (که البته در جای دیگری درباره‌اش بحث شده)، بلکه به دلیل کتاب‌هایش درباره روابط متقابل قدرت و فضا. لوفه‌ور شاید یکی از اصلی‌ترین چهره‌های این کتاب بود. من این کتاب را به موازات ویرایش مجموعه‌ای از نوشته‌های سیاسی لوفه‌ور (به‌همراه نیل برنر) پیش بردم، بنابراین لوفه‌ور محل ارجاع دائمی من بود. نظرات او درباره دولت، فضا، جهان و خشونت ذاتی موجود در مناطق ارضی در طول کتاب حضور دارند، خصوصا در مقدمه کتاب؛ ازاین‌رو، می‌توانم بگویم همه این چیزها در این کتاب وجود دارند، ولی نه به شکلی آشکار. منابع ذکر شده‌اند و در یادداشت‌ها به دِین خود به متفکران فوق اشاره کرده‌ام، ولی شاید نه چندان مستقیم. می‌توان گفت بدون آثار قبلی‌ام یا تحقیقاتی که درباره مفهوم قلمرو کردم، نمی‌توانستم این کتاب را بنویسم.

**مهم‌ترین نتیجه‌گیری‌های کتاب چه هستند و چه کارهای دیگری باقی مانده؟**

یک هدف اصلی کتاب این بود که نشان دهد چگونه قلمرو به‌عنوان یک مضمون دائمی، در سیاست جهانی معاصر ایفای نقش می‌کند. این کتاب خودبه‌خود استدلال‌هایی را زیرسؤال می‌برد که معتقدند در لوای جهانی‌شدن با نوعی قلمروزدایی مواجهیم. برعکس من نشان می‌دهم قلمرو، مرتب در حال ازنوساخته‌شدن است و روابط مبتنی بر فضا، به‌طور مستمر در حال بازسازی‌اند. اگر این کتاب بتواند نشان دهد «قلمرو» به مراتب پیچیده‌تر از آن است که معمولا گمان می‌رود و «جنگ علیه تروریسم» بخشی از چالش وسیع‌تری است که در نسبت میان دولت، حاکمیت و قلمرو وجود دارد و جغرافیای سیاسی می‌تواند در عرصه سیاست معاصر چیزی برای گفتن داشته باشد، آن‌گاه می‌توان گفت موفق شده است.

دراین‌باره که چه باید کرد، از دید من این پروژه به شکلی گسترده‌تر دو بخش دیگر دارد؛ مجلد دوم تکمیل بحث کتاب حاضر است درباره تاریخ مفهوم قلمرو. حدود دوسوم کتاب تمام شده و امیدوارم تا پایان سال ۲۰۱۰ کامل شود.

بعد از آن می‌خواهم کتابی درباره ارتباط میان جهانی‌شدن و قلمرو بنویسم، اما از دیدگاهی فلسفی‌تر، با نگاه به متفکرانی که مفهوم «جهان» را بررسی کرده‌اند. متفکران نسبتا شناخته‌شده‌ای، مثل هایدگر و لوفه‌ور و دیگرانی که آثارشان در جهان انگلیسی‌زبان چندان خوانده نشده، مثل اویگن فینک و کستاس اکسلوس است. همچنین بحث‌هایی از فیلسوف آلمانی، پیتر اسلوتردیک که مشغول ویرایش کتابی از مجموعه مقالات او هستم. پرسش اصلی این کتاب عبارت است از اینکه «فضای جهان کدام است؟».

**منبع: Exploring Geopolitics**

## تبار قلمرو

مفهوم «قلمرو» یکی از مفاهیم سیاسی جهان مدرن است. مفهومی که به میانجی کاربردش جهان، تقسیم و به نحو سیاسی کنترل می‌شود. قلمرو نمود عینی و فضایی حق مالکیت بر سرزمینی است که حکومت مدعی آن است؛ از هر آنچه روی زمین است تا زیر زمین و آب‌های داخلی و نیز مرزها، فضای هوایی و منابع دریایی. از این‌رو، واژه قلمرو را در مفهوم عام آن می‌توان این‌طور تعریف کرد: ناحیه‌ای که در آن حقوق مالکیت اعمال و در فرآیندی محدود، مرزبندی می‌شود. بنابراین سه مفهوم سرزمین، مرز و حاکمیت عناصر بنیادین شکل‌دهنده مفهوم قلمرو هستند. براین‌اساس، قلمرو را می‌توان فضای متأثر از قدرت، سلطه و مالکیت دانست. متناسب با وسعت و توان مادی، قلمروهای مختلفی وجود دارند که زمینه شکل‌گیری کنش‌های مختلفی هستند: از همکاری تا جنگ. چراکه قلمرو، بخشی از سطح زمین به حساب می‌آید که گروهی خاص با موجودیتی سیاسی مدعی مالکیت و حاکمیت بر آن هستند. بنابراین، قلمروها نشانگر اعمال قدرت بر فضاهایی هستند که تمام وجوه حیات سیاسی را دربرمی‌گیرند. به زبان جغرافی‌دانان سیاسی، قلمرو گستره فضایی قدرت و منابع مادی تأمین‌کننده آن قدرت محسوب می‌شود.

حمله به سرزمین‌های دیگر مهم‌ترین سازوکار دولت‌ها برای گسترش قلمرو است. موضوعی که قلمرو و حاکمیت را لازم و ملزوم یکدیگر می‌کند. یکی از لحظه‌هایی که در تاریخ، این پیوند را نشان می‌دهد پیمان وستفالیا و پایان جنگ‌های سی‌ساله است که کشورها یا دولت‌های مدرن برای تحقق حاکمیت واقعی بر محیط سرزمینی خود ناچار شدند با حذف روابط سنتی مردم و دیگر نهادها با حکومت، حاکمیت خود را از حیث زمانی و مکانی تداوم بخشند. ازاین‌رو، قلمروسازی با پیدایش حاکمیت‌های سرزمینی مطرح می‌شود؛ به این معنا که در تعیین قلمرو حاکمیت افزون بر الزامات نظامی، سیاسی و تجاری، نقش وجوه مادی و فیزیکی فضا هم مهم شد. ازاین‌رو، قلمرو شامل تمام وجوه و بخش‌هایی خواهد بود که حکومت در آن اعمال حاکمیت می‌کند. پس مسئله اصلی، مواجهه با وضعیت جدیدی است که مستلزم چرخش مفهومی از قلمروسازی به قلمروداری است. بنابراین مفهوم قلمرو به‌عنوان فضایی محصور با مرزهایی ثابت و حاکمیت مشخص روندی تاریخی دارد. آنچه نشان می‌دهد گستره قلمرو، الزاما تابع مرزهای سیاسی نیست بلکه مفهومی فضایی است و محدوده این قلمرو در سال‌های اخیر بسیار فراتر از مرزهای بین‌المللی عمل کرده است. خصوصا زمانی‌که همراه با گفتار جهانی‌شدن به مفهوم قلمروزدایی پهلو می‌زند. مفهومی که نمود فضایی تغییر در زندگی اجتماعی و بنیادهای سرزمینی است که غالبا در پیوند با نظم جهانی شکل می‌گیرد. به عبارتی دیگر در پیوند با وضعیتی که خواهان گردش آزاد سرمایه، خدمات، کالا، نیروی کار و اطلاعات است. و کارکرد آن فقط در تغییر کارکردهای مختلف مرز نمود دارد. ازاین‌رو، برای فهم اهمیت مفهوم قلمرو در نظم جدید جهانی، بررسی تاریخی و سیاسی تغییر کارکردهای مفهومی آن ضروری است؛ خصوصا در دوران بعد از جنگ سرد و در پی آنچه «جنگ علیه تروریسم» خوانده می‌شود. نظم جدیدی که هم‌زمان با عمل قلمروزدایی و قلمروسازی مجدد همراه بوده است. این مسیر نشان می‌دهد چگونه این فرآیند به منطق سیاسی کنونی جهان شکل می‌دهد.

معرفی

### درباره استوارت الدن

استوارت الدن در دانشگاه برونل لندن سیاست و تاریخ مدرن و در مقطع دکترا نظریه سیاسی خوانده است. او که حوزه کار خود را در محل تقاطع سیاست، فلسفه و جغرافیا تعریف می‌کند هم‌اکنون در دانشگاه‌های وُریک، نیویورک و موناش مشغول به تدریس است. دغدغه فکری او با نگاه مارکسیسم غربی هم‌زمان معطوف به چند موضوع است: فلسفه، نظریه سیاسی اروپا، مسئله تمامیت ارضی، بحث درباره مفهوم قلمرو از حیث تاریخی و نظری.

نخستین کتاب او در سال ۲۰۰۱ با عنوان «نقشه‌برداری از اکنون: هایدگر، فوکو و پروژه‌ای درباره یک تاریخ فضایی» منتشر شد. کتاب بعدی‌اش با عنوان «شناخت آنری لوفه‌ور؛ نظریه و امر ممکن» در سال ۲۰۰۴ منتشر شد؛ کتابی که شاید یکی از مهم‌ترین و البته رادیکال‌ترین شرح‌های موجود درباره اندیشه آنری لوفه‌ور باشد. او در این کتاب می‌کوشد با فاصله‌گذاری حداکثری از خوانش پست‌مدرن، این فیلسوف رادیکال و مارکسیست فرانسوی را معرفی کند. در سال ۲۰۰۶ بود که سومین کتاب او تحت‌عنوان «سخن‌گفتن بر ضد اعداد: هایدگر، زبان و سیاست محاسبه» منتشر شد. که خوانشی عمیقا نظری و سیاسی از اندیشه مارتین هایدگر و سیاست او بود. او در ادامه با ترجمه کتاب‌ها و مقالاتی از آنری لوفه‌ور، میشل فوکو و پیتر اسلوتردیک، مقدمات و مواد خام کار اصلی‌اش را فراهم کرد؛ پروژه‌ای که در تمام سطوح - از سطح نظری تا تاریخی و انضمامی - معطوف به مفهوم «قلمرو» بود. از این‌رو، کتاب‌های بعدی او مستقیما در همین‌باره بودند: «ترور و قلمرو: گستره فضایی حاکمیت» در سال ۲۰۱۰ و «زایش قلمرو» در سال ۲۰۱۳. او در حال حاضر در کنار پروژه اصلی‌اش می‌کوشد به کمک این مباحث به ارتباط قلمرو و مفهوم شهر پی ببرد: اینکه مناطق شهری در درون قلمروها چه معنایی دارند؟ آیا قلمروها می‌توانند شهری شوند؟ اینکه امروزه بیش از پیش استراتژی‌های فضایی دولت، نه در درون مرزهایش بلکه در محیط‌های شهری، اعمال می‌شوند، چه معنای سیاسی‌ای دارد؟ او در ضمن درصدد اِعمال الگوی خود بر شهر است؛ الگویی که در آثار قبلی‌اش درباره فهم قلمرو به دست آورده است و بیشتر تأکید دارد نوعی فرایند است نه یک نتیجه قطعی.

الدن هم‌اکنون مشغول نوشتن کتابی با عنوان «آخرین دهه فوکو: زایش قدرت» است. این کتاب درباره تاریخ روشنفکری آخرین پروژه فوکو، یعنی تاریخ امر جنسی است. در کنار این، روی دست‌نوشته‌هایی با عنوان «قلمروهای شکسپیری» کار می‌کند که در آن خوانش متفاوتی از برخی نمایش‌نامه‌های شکسپیر ارائه می‌دهد و مسئله قلمرو را به‌لحاظ مفهومی، تاریخی و سیاسی بررسی می‌کند.

پروژه دیگری که الدن مشغول آن است، معطوف به تبیین مجدد مفهوم «ژئو» در ژئوپلیتیک است و می‌کوشد از این طریق زمین، کره زمین و جهان را جایگزین کره/جهان جغرافیایی (globe) و جهانی‌شدن کند. او این کار را به میانجی آثار متفکرانی چون آنری لوفه‌ور، آلن بدیو، اویگنفینک، پیتر اسلوتردیک، کستاس اکسلوس و کووینتین میاسو پیش می‌برد. برای او ایده‌ای که این فلسفه‌ها را به هم نزدیک می‌کند، دغدغه‌ای صرفا سیاسی و البته در سنت مارکسیستی است.

بررسی

نگاهی به کتاب «ترور و قلمرو: گستره فضایی حاکمیت»

### فتح جهان یا همان جنگ علیه تروریسم

**صمد فرشی:** تقدم از آن وضع طبیعی است یا قرارداد اجتماعی؟ چه تفاوتی میان حملات تهاجمی برای گسترش قلمرو با جنگ در چارچوب حقوق بین‌الملل برای رفع شر در جهان هست؟ چه ارتباطی میان سرخوردگی از جنگ و رابطه ما با حق حاکمیت و مرگ وجود دارد؟ اولویت با فتح و پیروزی جوامع اتوپیایی است یا تدابیر مدیریتی در سرکوب آنها؟ تقدم با تدبیر و برنامه‌ریزی نظام‌ها در مدیریت سلطه جهانی است یا از آنِ پیکارهای سیاسی رهایی‌بخش هرچند خیالی؟ دراین‌میان چه ارتباطی میان قلمروها و حق حاکمیت‌ها وجود دارد؟ و در نهایت، برای تبیین ارتباط میان آنها، تقدم با امر زمان‌مند است یا فضامند؟ و از همه مهم‌تر، سیاست در کجای این دوتایی‌ها قرار می‌گیرد؟ آن‌هم زمانی‌که صحبت از این تقابل‌ها به مادی‌ترین شکل ممکن به زمین، خاک، مرز، قلمرو و در نهایت به حق حاکمیت و وضعیت‌های استثنایی گره می‌خورد و بیرون از گذشته و آینده «با» و «در» فضا رخ می‌دهد. دوتایی‌هایی که سیاست را در نظریه انتقادی و سیاسی مهم می‌کند. به دنبال اهمیت این موضوع بود که تلاش‌های نظری اخیر در حوزه جغرافیای سیاسی با کارهای متفکرانی چون دیوید هاروی و جان اگنیو و دیگر منتقدان سیاسی چپ درباره فضای سیاسی بسط داده شد. در کنار این کارها، کتاب «ترور و قلمرو: بسط فضامند حق حاکمیت» استوارت الدن، شاید یکی از مهم‌ترین تحلیل‌هایی باشد که در این سال‌ها به این مجموعه اضافه شده است. کتابی که در تردد میان چنین دوتایی‌هایی، مفهوم حق حاکمیت را در کنار قلمرو دنبال می‌کند و نشان می‌دهد چگونه عمل‌های فضایی به منطق سیاسی معاصر ما شکل داده و می‌دهند. او برای این کار به انضمامی‌ترین شکل ممکن، عمل‌های فضایی مختلف و به‌اصطلاح قانونی دولت آمریکا و دیگران متحدانش در جنگ جهانی علیه تروریسم را بهانه می‌کند. عنوان اصلی کتاب، دو واژه «ترور» و «قلمرو» است که با عنوان فرعی‌اش حق حاکمیت توضیح داده شده است. از این‌رو، شاید بهتر باشد معرفی کتاب را از ریشه‌شناسی این واژه‌ها آغاز کرد. چون الدن بحث خود را با ملاحظه‌ای درباره ریشه لاتینی واژه «قلمرو» (territory) شروع می‌کند: به این اعتبار که «territory» هم ریشه در واژه لاتینی «terra» به معنی زمین دارد و هم در واژه «terrere» به معنای ترساندن. الدن از این ابهام موجود در اتیمولوژی واژه قلمرو استفاده می‌کند تا نشان دهد چگونه منطق معاصر حاکم بر قلمرو با منطق ترس در هم تنیده‌اند.

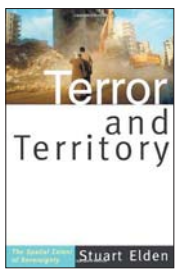


چنان‌که الدن مطرح می‌کند، اگر واژه قلمرو ریشه درterrere داشته باشد پس قلمرو را می‌توان به معنای مکانی دانست که مردم بیرون از آن «ترسانده می‌شوند»؛ به عبارت بهتر می‌توان آن را بسان فضایی تلقی کرد که ترس در آن اعمال می‌شود. از این طریق الدن در ادامه با گریزی که به تعریف وبر از دولت می‌زند، می‌کوشد نشان دهد چگونه برای اینکه یک دولت بتواند حاکم شود باید خشونت را درون قلمرو مرزهایش به انحصار خود درآورد و اِعمال کند. با این مقدمه، الدن در فصل اول کتاب نگاهی دارد به صرف‌ونحوهای مختلفی که حول مفهوم «قلمرو» توسط تحلیلگران امنیتی آمریکا از پایان جنگ سرد تاکنون بسط داده شده است. بدین‌منظور کارهای افرادی چون فوکویاما، هانتینگتون، برژینسکی، کاپلان و پروژه نومحافظه‌کاران آمریکایی را برای تدوین «قرن نوین آمریکا» به دقت بررسی می‌کند و از این طریق نشان می‌دهد تلاش جورج بوش بعد از ۱۱ سپتامبر برای تقسیم جهان به «با ما یا بر ما» در ادامه همین نگاه و برای رسیدن به یک منطق پیشاموجود جغرافیایی بوده است. به باور الدن براساس همین تحلیل‌ها بود که امنیت جهان تاکنون صرفا به امنیت دولت‌های پایدار در غرب و خطرهایی محدود شده که ممکن است دولت‌های ضعیف در جنوب جهان به وجود آورند. از این‌رو، الدن مدعی است که دولت آمریکا و خصوصا دولت بوش پس از ۱۱ سپتامبر، از یک منطق فضامند استفاده کرده تا با آن استراتژی‌اش را در جنگ جهانی علیه تروریسم تدوین کند و بسط دهد. او معتقد است تمام دوتایی‌های ساده‌ای که دولت‌های آمریکا پیش کشیده صرفا ماسکی است که بر مکان‌نگاری پیچیده جهان می‌کشند تا از این طریق توجیه‌های‌شان یا به عبارت بهتر ادعاهای‌شان را برای فتح جهان بازنمایی کنند. در فصل دوم، الدن به سراغ منطق ارضی (قلمرویی) به کار گرفته‌شده در منظر گروه‌های جدید مدعی اسلام‌گرایی می‌رود. اگرچه فهم عرفی در سطح جهانی، گروه‌های شبه‌نظامی بنیادگرا و افراطی‌ای مثل القاعده را به‌مثابه شبکه‌های قلمروزدایی می‌بیند، الدن تأکید دارد این ادعاهای دستمالی‌شده و پیش‌پاافتاده نه‌تنها بی‌اساس است بلکه باید توجه داشت آنها در تداخل قلمرو و حق حاکمیت بیرون زده‌اند. ازاین‌رو، معتقد است استراتژی این گروه‌ها دلالت‌های قلمرویی دارد.این استراتژی شامل کنترل قلمرو به منظور ایجاد پایگاه‌های عملیاتی است که از پس کنترل‌های غیردولتی قلمروها بیرون می‌زند. او اهداف بسیاری از گروه‌های شبه‌نظامی بنیادگرا را مبتنی بر قلمرو می‌داند که ای‌بسا در ظاهر دلایل مشخصی هم داشته باشد: اینکه آنها به دنبال خارج‌کردن نیروهای غربی از کشورهای اسلامی هستند تا مجالی باشد برای بازگرداندن خلافت و خلیفه‌گری به خاورمیانه. از این‌رو، الدن در نتیجه‌گیری این فصل از مفهوم «اردوگاه» نزد آگامبن و «وضعیت استثنایی» نزد اشمیت کمک می‌گیرد. مفاهیمی که به نظرش قابل اطلاق به اردوگاه‌های آموزشی القاعده است. اگرچه در سال‌های اخیر تلاش‌های بسیاری شده تا این مفهوم آگامبنی را به جنگ جهانی علیه تروریسم بزنند، اغلب این تحلیل‌ها متوجه سیاست‌های دولت آمریکا در اردوگاه‌هایی مثل گوانتانامو، ابوغریب و پایگاه هوایی بگرام بوده است.

ادامه در صفحه ۱۱